

کودتای سوّم اسفند ۱۲۹۹ و راه یابی رضاخان در حوزه اقتدار سیاسی

هادی بلوری

۱۲ اسفند ۱۳۸۵

سوّم اسفند امسال مصادف با هشتادوششمین سال وقوع کودتا در ایران است. این رویداد یکی از پیچیده ترین و در عین حال بحث برانگیزترین پدیده های تاریخ معاصر ایران است. درباره انگیزه، علل و ضرورت انجام آن از همان روزهای نخست تا بامروز، چه در ایران و چه در خارج از آن، داوریهها و پیش داوریهای فراوانی صورت گرفته است. اما، اسنادومدارک چند دهه اخیر بر جریان انجام کودتا و پی آمدهای ناشی از آن، به ویژه بر نقش رضا خان در تدارک و به ثمر رساندن آن، روشنائی بیشتری بخشیده است. لازم به توضیح نیست که در گذشته اغلب رویدادهای داخلی میبایست در خدمت پیشبرد منافع ومصالح قدرتهای بیگانه مسلط بر کشور هدایت می گردید. از همین رو ضرورت انجام کودتا را سه عامل اساسی همزمان اجتناب ناپذیر کرده بود:

- ۱ بی ثباتی حکومت، آشفتگی سیاسی و فقر اقتصادی روبنزاید جامعه، بویژه پس از بقدرت رسیدن احمد شاه،
- ۲ پیروزی انقلاب سال ۱۹۱۷ در روسیه و بقدرت رسیدن بلشویکها،
- ۳ پیش گرفتن سیاست جدید از طرف دولت انگلستان در منطقه، بخاطر مقابله با نشر و رسوخ افکار انقلابی در مستعمراتش.

۱- در آستانه کودتا حکومت تهران بسیار ضعیف و بی اختیار شده بود. این ضعف فلج کننده آنچنان پی آمد منفی داشت که در مدت ۱۲ سال، یعنی در فاصله بقدرت رسیدن احمد شاه تا سال کودتا، بیش از پنجاه بار دولت تغییر کرد. در چنین اوضاع و احوالی، از مجلس هم کاری ساخته نبود. از یکطرف نفاق و دشمنی توأم با بگومگوهای پایان ناپذیر دو گروه «مشروطه خواه» و «مشروع طلب» در آن و از طرف دیگر درگیری همه روزه مجلس با دربار، یکسره امید مردم را جهت بهبود و تغییر اوضاع اقتصادی و سیاسی به یأس تبدیل کرده بود.

در کنار همه این مشکلات و مصیبت های جور و اجور، شروع جنگ جهانی اول و اشغال ایران توسط نیروهای متخاصم سه کشور روسیه، انگلستان و عثمانی به نابسامانی و فشار موجود، وسعت و عمق بیشتری بخشید.

با آنکه در این جنگ بی طرفی ایران اعلام شده بود، با این وصف تهاجم صورت گرفت و مملکت به صحنه درگیری این سه نیروی متخاصم درآمد. وقوع این جریان مستقیماً بر اقتصاد ایران اثر ویران کننده داشت. کشاورزی که قسمت اعظم درآمد مملکت از آن حاصل می شد، با این تهاجم به نا بودی کشیده شد و توسعه نیم بند صنعت هم را کد ماند. همان مقدار محصول دامی و زراعی هم که بدست می آمد، عمدتاً توسط قوای مهاجم به تاراج می رفت که نتیجه آن قحطی سنگینی بود که در زمستان ۱۲۹۷ رویداد و با خود «تقریباً یک چهارم جمعیت کشاورز» را بکام مرگ کشاند.

۲- در هرج و مرج و گیرودار اوضاعی چنین درهم و برهم و از هم پاشیده، پیروزی انقلاب در روسیه اثری مثبت بر اوضاع داخلی ایران گذاشت. قوای روسی که شمال ایران را در اشغال خود در آورده بود، آنجا را ترک گفت و حکومت بلشویکی در سال ۱۲۹۷/۱۹۱۸ همه امتیازهای دولت تزاری را ملغی اعلام کرد و همچنین مفاد پیمان های سری ۱۲۸۶/۱۹۰۷ و ۱۲۹۳/۱۹۱۵ را که دو دولت انگلستان و امپراطوری روسیه طبق آنها ایران را بین خود تقسیم کرده بودند، افشا کرد.

باین پیش آمد، نفوذ و سلطه روسیه بر سر نوشت اقتصادی و سیاسی ایران که از اوائل قرن نوزده تا جنگ جهانی اول ادامه داشت، پایان گرفت و با آن مردم امیدوار شدند که در آینده روابط و مناسبات بین دو کشور بر مدار عدالت و قبول حق تساوی حقوق طرفین برقرار گردد.

۳- در این میان با عدم حضور رقیب، جمیع تلاش انگلستان بر این امر متمرکز گردید که موقعیت و سلطه انحصاری خود را در ایران ابدی سازد. انجام این وظیفه بعهده لرد «کرزن» (Lord Robert Curzon) وزیر امور خارجه انگلیس واگذار گردید، چون او همواره «معمار سیاست بریتانیا در ایران» بشمار می رفت.

این برنامه باید در چهارچوب قراردادی که بعدها به «قرارداد وثوق الدوله» معروف گردید، به انجام می رسید. طرح اولیه آن در سال ۱۲۹۸/۱۹۱۹ در مذاکرات سه جانبه وثوق الدوله، نصرت الدوله (فیروز) و «کاکس» (Sir Percy Cox)، وزیرمختار انگلیس در ایران ۱۹۲۰-۱۹۱۸ و عاقد قرارداد (۱۹۱۹) ریخته شد. پس از آنکه قرارداد با کار مشترک وثوق الدوله، صارم الدوله (مسعود) و نصرت الدوله (فیروز) تنظیم گردید، به احمدشاه عرضه شد و سپس جهت تصویب به مجلس پیشنهاد گردید. ولی مجلس چهارم با طرح قرارداد مخالفت کرد و علیه آن جبهه گرفت. به این ترتیب نه تنها وثوق الدوله موفق نشد قرارداد را از تصویب مجلس بگذراند، بلکه جانشینان او مشیرالدوله و سپهدار نیز نتوانستند در این باره موفقیتی بدست آورند. با علنی شدن متن قرارداد که سرپرستی دائمی انگلستان را برای ایران متحقق می گرداند، مردم به هیجان و شورش درآمدند و در سه ایالت مهم مملکت: گیلان، آذربایجان و خراسان، مردم علیه حکومت وثوق الدوله و انگلستان بپاخاستند که رهبری آنها را «کوچک خان جنگلی»، «شیخ محمد خیابانی» و «کلنل محمد تقی خان پسپان» بعهده داشتند.

در عمل، این رهبران با همه پایبندی شان به سنت های ملی و عشق به آزادی و تعلق فکری و احساسی به ناسیونالیسم ایرانی قادر نشدند از چهارچوب رهبران حرکت های تحول طلب محلی بیرون آیند و به آن حرکتها خصلت سراسری ببخشند و با آن جامعه ایران را از حالت ایستائی ورکود که در بی سامانی و کشمکش های سیاسی، آشفتگی و از هم گسیختگی اقتصادی، فقر عمومی، پراکندگی نیروهای اجتماعی، دشمنی و عداوت قبیله ای و قومی فرو رفته بود، بدر آورند و با محور سیستم ملوک الطوائفی به وحدت ملی یاری رسانند و با خاتمه دادن قدرت عناصر بیگانه طلب، به حفظ تمامیت ارضی کشور دست پیدا کنند!

با همه اینها، پایان گرفتن جنگ جهانی اول که یکی از نتایج مهم و برجسته آن سقوط امپراطوری عثمانی بود، با خود تکه پاره شدن سرزمین اعراب را به همراه داشت که بخشی از آن تحت سرپرستی انگلستان درآمد. کاتوزیان درباره این دوره از تاریخ سیاسی خاورمیانه می نویسد:

((جغرافیای سیاسی خاورمیانه دستخوش تحولی بنیادین بود، تکه تکه شدن سرزمین های عرب و حاکمیت یافتن بلشویک ها در روسیه عوامل جدیدی را در معادلات قدرت منطقه وارد کرده بود.)) ۲

در تعقیب ظهور همین معادلات جدید قدرت در خاورمیانه بود که دولت انگلیس را به فکر پایه ریزی یک ایران مقتدر، با حکومتی متمرکز انداخت. ولی در این زمان ایران خود در بحران عمیق اجتماعی بسر میبرد و تصویری آشفتنه و از هم گسیخته داشت که در آن صدای طغیان و یاغیگری از هر گوشه مملکت به گوش می رسید. از یکطرف شیخ خزعل در پناه کامل دولت انگلیس بر ایالت نفت خیز خوزستان حکم میراند و از طرف دیگر صدای خود مختاری قبیله ای از همه جا بلند بود. همه اینها راهزنی و چپاول دسته های عشایری هم اضافه می شد که یکسره مملکت را به ناامنی عمومی کشانده بود و جهت مقابله با آن نیز از دست حکام ایالات کاری ساخته نبود. در این میان احمدشاه هم کاری بکار مملکت نداشت و مشغول انجام کارهای مورد علاقه خودش بود:

((مشغله فکری اش بیش از هر چیز گردآوری ثروت بود... در نوجوانی شروع به احتکار غلات کرد. در اوائل ۱۹۱۹ در بورس پاریس به خرید و فروش سهام پرداخت.)) ۳

در این گیرودار، در زمان زمامداری سپهدار رشتی (فتح اله اکبر)، افسران روسی از فوج قزاق اخراج شدند. پس از این جریان سپهدار، فرماندهی فوج قزاق را نیز بعهده سرلشگر «ادموند آبرونساید» (Edmund Ironside)، فرمانده افسران انگلیسی در تهران واگذار کرد.

از همین زمان، خیلی زود استعداد فوق العاده نظامی، تیزهوشی و بی پروائی رضاخان مورد توجه آبرونساید قرار گرفت و بمرور زمان انجام کارهای پر مسئولیت نظامی به او واگذار گردید، تا جایی که در غیاب آبرونساید، فرماندهی فوج قزاق به رضاخان داده می شد.

هنگامیکه آبرونساید برای اولین بار بدیدار احمدشاه رفت، بی خیالی و احساس بی تفاوتی او نسبت به مردم و مملکت او را متحیر کرد:

((... مردی چاق و جوان در قبائی خاکستری رنگ در برابر خود دیدم که از حرفهای من ناراحت بخود می پیچید. مشاهده موجودی بشری چنین مفلوک در مقامی چنین والا بنظرم در ناک آمد. متأثر بود از اینکه افسران روسی می روند... بعد موضوع را عوض کرد: «تنها راه های امن آنهایی است که زیر نظر انگلیسیهاست...» بنابراین مامی توانیم به او کمک کنیم. می خواهد مقداری پول به بانک خود در بمبئی بفرستد. «ستون موتوری بریتانیا به بغداد یگانه طریق امن است». ابتدا نفهمیدم که چه توقعی از من دارد، ولی کم کم دستگیرم شد که مقداری پول ایرانی به صورت سکه های بزرگ نقره به اندازه پنج فرانکی های فرانسه دارد. ارزش این بار سنگین نقره در حدود ۵۰۰ هزار لیره است. آیا هیچ می داند که وزن اینها چقدر است، و

حملشان چندتا کامیون می خواهد؟ به او گفتم ما برای قشون خود پول ایرانی لازم داریم. چرا آنها را به بانک شاهی نمی فروشد. پیشنهاد مرا رد کرد. گفتم به نظر من اشتباه می کند ... باتیسم شیطننت آمیزی به من نگر نیست، و بزبان فرانسه گفتم: «شاید حق با شما باشد، ژنرال عزیز، ولی فراموش نکنید که اساساً هر که بفکر خویش است.» تکلیف ایران با چنین فرمانروائی چیست؟ تعجب نیست که مملکت اینهمه به گل فرورفته است. ایران به مردی مقتدر نیاز دارد که از این ورطه بیرونش بکشد ...)) ۴

شاید در تعقیب همین ملاقات و آشنائی با روحیات احمدشاه بود که آبرونساید در دیماه ۱۲۹۹ در خاطرات خود نوشت:

((یک دیکتاتوری نظامی می تواند مشکلات ایران را حل کند و ما امکان پیدا می کنیم بی هیچ دردسری قوانین را از ایران بیرون ببریم.)) ۵

سرانجام مقدمات کودتا بوسیله آبرونساید بادیستاری یک افسرانگلیسی دیگر بنام «هنری اسمایس» (Henry Smythe)، تدارک دیده شد و روز ۲۸ بهمن ماه رضاخان در معیت دوهزار نفر قزاق از قزوین راهی تهران شد و روز سوم اسفند تقریباً بدون خونریزی و بدون مقابله با مقاومت جدی نیروهای دولتی، شهر را بتصرف خود درآورد.

پس از آن روز ۵ اسفند احمدشاه سید ضیاء الدین طباطبائی را که به انگلستان متمایل بود، مأمور تشکیل کابینه کرد که در آن پست وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا به رضاخان واگذار گردید. حکومت سید ضیاء بیش از سه ماه دوام نیاورد و پس از برکناری از کار، به تبعید فرستاده شد.

از این زمان تا زمان نخست وزیری رضا خان که دو سال طول کشید، پنج کابینه تشکیل گردید که در همه آنها پست وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا با رضا خان بود. او که قبل از این در جنگ علیه سالارالدوله، برادر محمدعلی شاه که برای بازگرداندن او به تخت سلطنت تلاش می کرد، شایستگی نظامی و توانائی رهبری خود را به اثبات رسانده بود، توانست اینبار با شرکت در حکومت جاده اقتدار سیاسی خود را نیز هموار کند. او در این فاصله دوساله موفق شد از یکطرف بارسیدگی نزدیک به وضع ارتشیان، تأمین نیاز مندیهای آنان و پرداخت منظم حقوقشان اعتماد و وفاداری آنها را نسبت بخود بدست آورد و از طرف دیگر با تغییراتی که کم و بیش در شکل و محتوای کار حکومت پیش آمده بود، قادر شد نه تنها حمایت افرادی هم چون سلیمان میرزا اسکندری و جوانان اصلاح طلب و تحصیل کرده غرب را که در حزب «تجدد» گردآمده بودند به سوی خود جلب کند، بلکه همچنین از پشتیبانی برخی از سیاستمداران و نیروهای سیاسی ایرانی مقیم خارج از کشور نیز برخوردار گردد:

((بین سیاستمداران ایران که در زمان جنگ در تهران باقی مانده بودند و آنهایی که گاهی از کرمانشاه و گاهی از خارج جنبش ملی را در داخل هدایت میکردند پایه تفاهمی کامل بوجود آمد. نظام السلطنه از طریق سونیس به ایران برگشت و بعداً استاندار خراسان شد. تقی زاده، فرزین، عبدالقاسم و مدرس به وطن بازگشتند، سه نفر اول بعدها به مقامهای بالائی رسیدند و مدرس نیز به نمایندگی مجلس انتخاب گردید.)) ۶

باین ترتیب با بسیج و پشتیبانی همه این نیروهای اجتماعی راه نخست وزیری رضاخان در آبانماه ۱۳۰۲ هموار گردید. از همین زمان شک و تردید و شایعات بدبینانه رواج روزانه پیدا کرد و بقول «ریچارد کاتم» عده ای سخت متقاعد شده بودند:

((... که بریتانیا رضاخان را بعنوان مرد قدرتمند بالقوه ایران دست چین کرده و بعد هم در مورد استقرار کنترل استبدادی و حکومت مطلقه به او رهنمودهایی داده است... حتی پیش از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ مسیر پرپیچ و خم آینده رضاخان را ترسیم کرده و تا مرحله قدرت مطلقه او را پیش بینی نموده اند.)) ۷

در حالیکه:

((حتی سید حسن مدرس، سرسخت ترین مخالف رضاخان، نیز او را به جاسوسی برای انگلیسی ها متهم نکرد ... حقیقت این است که او با روشن بینی کم نظیری خطر واقعی را در این می دید که رضاخان برای کسب قدرت مطلق تلاش می کرد.)) ۸

در گذشته تبلیغات فراوانی به این منظور صورت پذیرفت، تا وانمود شود که کودتا از همان لحظه آغازش با موج وسیعی از مخالفت و نفی اقبال مردم روبرو شده است:

((خطاست اگر فکر کنیم که کودتا تنها با آمیزه ای از بی اعتنائی و دشمنی روبرو شد. برعکس... بسیاری از فعالان سیاسی جوان، از جمله شمار زیادی از شاعران و مقاله نویسانی که به گرایش انقلابی در ناسیونالیسم ایرانی تعلق داشتند، با شور و شغف فراوان و حتی سرمستانه، به استقبال آن شتافتند. مثلاً "عارف و عشقی که پیش از آن به دلیل مخالفت پرسروصدایشان با قرارداد ۱۲۹۸/۱۹۱۹ به زندان افتاده بودند، اینک با تصنیف ترانه و شعر و نوشتن مقاله به

حمایت از کودتا و دو رهبر آن برخاستند.)) ۹

شک نیست که انگلستان کودتا را تدارک دید و به انجام رساند. این امری نیست که خود رضاخان به آن معترف نباشد:

((انگلستان مرا به قدرت رسانید به این سبب که نمی دانست با چه کسی دارد

معامله می کند.)) ۱۰

درست در همین رابطه و در مقابل پیشداوریهای احساسی موجود در اذهان پاره ای از افراد جامعه، «جان فوران» بر این عقیده است که:

((رضاخان شخصاً به هیچ یک از قدرتهای خارجی حتی بریتانیا که زمانی برای بقدرت

رساندن او اقدام کرده بود، دل بستگی چندانی نداشت.)) ۱۱

در خاطرات شخصی بنام «میرزا ابوالقاسم خان کحال زاده»، منشی سفارت امپراطوری آلمان در تهران آمده است که:

((رضاخان میرپنج بعزت بی اعتمادی از سیاست دو دولت استعماری روس و انگلیس حتی

قبل از کودتای ۱۲۹۹ امیدوار بود تا با استعانت دولت امپراطوری آلمان زمینه روی کار آمدن

یک دولت ملی در ایران را فراهم کند.)) ۱۲

کحال زاده کسی بود که ارتباط بسیار نزدیک او با خانواده «کامران میرزا» نایب السلطنه، باعث نام آوری و اشتهار فراوان او بین امراء و افسران ارشد قزاقخانه شده بود. رضاخان نیز دنبال فرصتی بود تا با کحال زاده از نزدیک آشنائی پیدا کند. سرانجام شبی که رضاخان در معیت شاهزادگان «اعضادخاقان» و «فرخ الدوله» به گراند هتل آمد، این فرصت دست داد. آن شب بین این دو صحبت های معمولی زیادی ردوبدل گشت، تا اینکه در یک لحظه مناسب، در نبود شاهزادگان قرار ملاقات تنهائی را با کحال زاده گذاشت. در آن شب دیدار دوباره، رضاخان منظور خود را از انجام دیدار دوم بشرح زیر با او در میان نهاد و مضاف بر این، به این موضوع اشاره کرد که پس از وقوع انقلاب در روسیه، وضعیت افسران روسی در قزاقخانه بکلی بهم ریخته و روحیه ها ضعیف شده و بخاطر تمرد و برخورد بی تفاوت آنها نسبت به مسئولیت های نظامی خود، دیگر از انضباط چیزی بجا نمانده است، لذا:

((... میتوان از این عده نظامی یک قشون منظم که صرفاً تابع دولت ایران باشد تشکیل داد

و طناب اسارتی که تا بحال از طرف روس و انگلیس بدست و پوی دولتهای ایران بسته بود و

حالیه فقط انگلیسیها دوسر آن طناب را بسختی نگاهداشته اند، پاره کرد، و از حکومت های ملی

پشتیبانی کامل کرد که بتوانند اصلاحات اساسی بکنند. تا کی دولت ها باید دست نشانده این دو

همسایه باشند و نتوانند با سایر دول بزرگ دنیا رابطه داشته از آنها برای ترقی ملت استفاده

کنند. حالیه من از شما خواهش می کنم به «مسیو زمر» (Rudolf Sommer) سفیر امپراطوری

آلمان در تهران، از قول من سلام برسانید و بگوئید برای ایجاد یک مملکت بی طرف حقیقی،

دولت امپراطوری آلمان مساعدت نماید، که من قزاقخانه را قبضه کرده بقیه صاحب منصبان

روس را از قزاقخانه خارج کرده و دست انگلیسیها را هم کوتاه کنم... و حالیه که شمال ایران،

از شر روسها نجات یافته، جنوب ایران نیز از دسائس انگلیسیها و طرفدارانشان خلاص شود.

آرزوی من این است که در اجرای این نقشه با کمک و مساعدت دولت امپراطوری آلمان موفق

شوم و دست نشانندگان روس و انگلیس را، که تمام ملت ایران آنان را بخیانیت می شناسند از

کار برداشته با ملیون واقعی و جوانان تحصیل کرده این مملکت را بشاهراه ترقی هدایت نمایم.))

۱۳

درواقع توسعه آگاهی فرهنگ ملی (ناسیونالیستی) در جامعه، در سایه پیشرفت و ترقی کشور و اتکاء بنفس

دولت در اتخاذ استقلال رأی در گزینش طرف قابل اعتماد و اطمینان در مناسبات سیاسی و اقتصادی جهانی،

انگلیس و روس را یکجا بهراس می انداخت.

از جهت دیگر آنچه در آن روزگار از نظام مشروطه سلطنتی باقی مانده بود، شاهی حریص و اسیر بود که

از بودن در مملکت احساس ناخرسندی می کرد و ادامه زندگی در آنرا در شأن خود نمی دید:

((قبل از عزیمت شاه به فرنگ با وجود اصراری که من در توقف او داشتم و ضمانت بقای

سلطنت او را می کردم، او به ایادی خارجی توسل می جست و بالاخره برای اعمال نظر

شخصی و آزاد بودن در توسلات خارجی عزیمت پاریس کرد. هنگام عزیمت به کرمانشاه

در حوالی خرابه های سیاه دهن قزوین بعضی از ملتزمین رکاب او را از مسافرت های متواتر به

فرنگ تقبیح کرده بودند. اما شاه به رئیس کابینه من و چند نفر دیگر صریحاً گفته بود که او برای

تماشای خرابه های سیاه دهن و غیره خلق نشده، هر روزی که در ایران باشد، یک روز از

تماشای مناظر دلگشای نیس و پاریس عقب خواهد ماند.)) ۱۴

بر زبان آوردن چنین روحیه ای برای رضاخان غریب بود که:

((... کسی به سلطنت یک مملکتی تا این درجه مجنونانه نگاه کند.)) ۱۵

بهر صورت اینبار سفر احمد شاه به پاریس چهار سال طول کشید و دیگر برگشتی برای او در پی نداشت. در این مدت بجز مسئولیتهای حکومتی، عملاً انجام وظایف پادشاه نیز در دست رضاخان متمرکز شد. یکی از اقدامات مهم این دوره لشکرکشی رضاخان به خوزستان است. قصد اصلی او از انجام اینکار این بود که خوزستان را که:

((... در تمام ادوار سلطنت قاجار لانه ناامنی و قتل و غارت و یاغیگری و عدم اطاعت بوده است، امن و آرام...)) سازد،
(و به خودسریهای یک خائن وطن فروش که خود را امیر مستقل این خطه خوانده است خاتمه...)) دهد. ۱۶

باعلی شدن این خبر، از یکطرف فشار و تهدیدات مستقیم و غیرمستقیم انگلستان و عوامل وابسته به آن فزونی گرفت و از طرف دیگر سران عشایری که از اطاعت حکومت مرکزی سرباز زده بودند، در سایه حمایت کامل انگلستان دور هم جمع شدند و کمیته ای را بنام «قیام سعادت» تحت رهبری شیخ خزعل پایه ریزی کردند. برنامه مرکزی این کمیته را که مورد توافق و تأیید کلیه اعضا آن بود، ادامه حکومت ملوک الطوائفی و خودمختاری قبیله ای تشکیل می داد. این برنامه همراه با قسم نامه ای بوسیله پیک مخصوص جهت جلب موافقت احمدشاه به پاریس فرستاده شد. او تأسیس این کمیته را مورد تأیید قرارداد و پشتیبانی خود را از اجرای اهداف برنامه اعلام کرد.

((اما در موقعی که تصمیم شاه را در انعقاد کمیته «قیام» و برانگیختن چهار نفر خائن و هزاران نفر دزد بر ضد مرکزیت مملکت فهمیدم به علم یقین دانستم که تصوراتم درباره این شخص تخیلات بی موضوعی بوده و عقاید قلبی و قطعی او همان است که در سیاه دهن قزوین صریحاً به رئیس کابینه و سایر همراهان گفته است. فهمیدم که حقیقتاً نه تنها به سلطنت خود و حیثیت ایران لایبالی و بی اعتناء است بلکه عداوت و دشمنی نسبت به این مردم بیچاره را هم در فکر خود خطور داده و ... ده ها هزار نفر دزد غیر مطیع را بر ضد مرکزیت مملکت برانگیخته است. آیا اونمی داند که امیر مجاهد لروخ زعل بادیه گرد و والی صحرائشین نمی توانند در راه سعادت یک مملکتی کمیته بسازند؟ آیا حقیقتاً ایران در قرن بیستم سعادت خود را از قیام امثال یوسف خان بختیاری و غلامرضا خان پشتکوهی انتظار باید بکشد؟)) ۱۷

بدین ترتیب، سرانجام پس از خاتمه یافتن غائله خوزستان در اواخر آبانماه ۱۳۰۴ مجلس پنجم احمدشاه را که در خارج از کشور بسر می برد بعزلت بی کفایتی و ناتوانی در مملکت داری از سلطنت خلع کرد و روز ۲۱ آذرماه مجلس موسسان با اکثریت قریب به اتفاق حق سلطنت را از دودمان قاجار به خاندان پهلوی انتقال داد. ***

رضاشاه بطور غریزی بدرک این واقعیت نائل شده بود که بدون بهره وری و سودجویی از تجربیات نظام آموزشی، سیستم اقتصادی، قوانین مدنی و کیفری، صنایع و تکنولوژی مدرن کشورهای غربی نمی توان کشور را برای پیشرفت هدایت کرد و احساس مسئولیت پذیری را در اعمال مدیریت و اخلاق اجتماعی بدون آن برد. در واقع چنین روحیه ای اساس بینش ناسیونالیستی و تفکر اجتماعی او را تشکیل می داد. این میل و کشش باطنی او را جهت پایه ریزی و استقرار یک ایران پیش رو و صاحب شخصیت می توان از نطقی دریافت که در سال ۱۳۰۹ ش بمناسبت اعزام دانشجویان به اروپا ایراد کرد:

((هدف اصلی ما در اعزام شما به اروپا آن است که آموزش اخلاقی می بینید، چرا که می بینم کشورهای غربی به مقام بلندی دست یافته اند چون آموزش اخلاقی کامل و همه جانبه ای دارند. اگر فقط آموزش علوم بود نیازی به اعزام شما به خارج نداشتیم میتوانستیم معلمان و استادان خارجی را استخدام کنیم. نمی خواهم ایرانیان رابه نسخه بدل یک اروپائی تبدیل کنم. این کار ضرورتی ندارد چون سنت های قدرتمندی پشت سر آنها قرار دارند. می خواهم از هموطنانم بهترین ایرانیان ممکن را بسازم. لزومی ندارد که بطور اخص شرقی و یا غربی باشند. هر کشوری قالب های خاص خود را دارد که این قالب باید تحول یابد و اصلاح شود بطوری که در آن شهروندانی تربیت شوند که نسخه دیگران نباشند. افرادی با اعتماد بنفس بار آیند و از ملیت خود احساس غرور کنند.)) ۱۸

در این عصر سیر تاریخ ایران جهت دیگری پیدا کرد و برنامه اصلاحات و سازندگی کشور بمرحله اجراء گذارده شد که در آن اجرای سیاست صنعتی کردن کشور به تغییرات ساختار اجتماعی سرعت بیشتری بخشید. با توسعه اقتصاد صنعتی، بورژوازی بعنوان طبقه متوسط اجتماعی شکل گرفت و با آن کارگران صنعتی که در ایران آنروز پدیده ای نوظهور بود، پدید آمد.

با اجرای موفقیت آمیز برنامه ها، قدرت حکومت افزایش پیدا کرد و در مقایسه با وضع آشفته، نابسامان و درگیریهای اجتماعی دوران سلاطین قاجار، ایران به وزنه قدرت سیاسی و اقتصادی چشم گیری بدل گردید.

ولی باگذشت زمان و پیشرفت برنامه ها، سایه سلطه و سیطره رضاشاه بر هدايت امورسياسي و اقتصادي کشور فزوني گرفت، بطوريکه درنهايت امر جميع قدرتها در دست او متمرکز شد و از درون آن شيوه اعمال ديکتاتوري بيرون زد.

اونيز همچون بسياري از ديکتاتورهاي تاريخ معاصر ايران به حرص مال اندوري دچار گرديد و با حذف فزيکي مخالفان خود به آدمکشي دست باخت.

برخلاف تلاش فراواني که در گذشته بعمل آمد تا اين فکر در اذهان مردم جای بگيرد که حکومت رضاشاه نخست به «امپرياليسم انگليس» تکیه داشت و بعد «از آمدن فاشيست ها به رأس حاکميت در آلمان، بيشتري به فاشيسم آلمان تکیه کرد»، منابع تحقيقاتي بسياري چه از جانب ايرانيان و چه از جانب آلماني ها در دسترس اند که طبق متون آنها، نه تنها مناسبات ايران با آلمان تازه از دوران حاکميت رضاشاه و عصر رايش سوم آغاز نگرديد، بلکه قدمت آن تا به عهد عتيق کشيده می شود. سپاوش سهراب می نويسد:

((در فاصله بين دو جنگ جهاني، در آرشيوسياسي وزارت امور خارجه آلمان در بن، تنها

در مورد روابط اقتصادي آلمان و ايران بيش از ۴۰۰ پرونده موجود است.)) ۱۹

«باسه ويتس» يك محقق آلماني يادآوری می کند:

((نخستين بار آلماني و ايراني هنگامي بهم برخوردند، که امپراطوري روم و روم شرقي

در نبردي دائمي با پادشاهان خاندان پارت و ساسانيان قرار داشتند. در لژیون روم که بجنگ آسيا

فرستاده می شد، جنگاوران ژرمني شرکت داشتند.)) ۲۰

محقق ديگر آلماني بنام «فريديش کخ واسر» در همين رابطه اضافه می کند:

«همين ژرمن هاي لژیون رومي، در ايران با آئين همه گیر ميترائيسم (مهر) که خدای

حافظ عهدويمان و نماد فروغ و روشنائي بود، آشنائي پيدا کردند و اين آئين را به روم وساير بلاد

غرب آن آوردند و در منطقه (راين Rhein) و مناطق اطراف رودخانه (دانوب Donau)

پرستشگاههائي جهت نيایش آئين «مهر» بر پا داشتند.)) ۲۱

مضاف بر اين «دی پرت فون بلوشر» عقیده دارد:

((در عهد عتيق در زمينه سياسي- نظامي منافع مشترکي بين ايران و ژرمن وجود داشت که

برای هر دو طرف دارای اهميت ویژه ای بود، بدون آنکه خود آنها به آن توجه داشته باشند. اگر

قدرت امپراطوري روم بطور مداوم از جانب نيروهاي ايران ضعيف نمی شد، شايد برای

ژرمن ها مقدور نبود استقلالشان را حفظ کنند.)) ۲۲

«بلوشر» در خاطرات خود با دقت و واقع بيني بي نظيري سیرمناسبات اقتصادي، سياسي و فني حکومت

رضاشاه را با آلمان تشریح کرده است. اين شخص که خود سالياني دراز بصورت افسر امپراطوري آلمان با

نظام السلطنه و مصمصام الملک در جنبش هاي محلي لرستان و کرمانشاهان محشور بود، از او ديپلماتي صاحب

نظر و آگاه نسبت به مسائل ايران ببار آورد. بهمين خاطر او سالها سرپرستي بخش مربوط به ايران را

دروازت امور خارجه بعهده داشت و بعدها بعنوان سفير آلمان راهی تهران گرديد.

مخير السلطنه هدايت در «خاطرات» خود می نويسد که در گذشته شخص ناصر الدين شاه نيز که در دوران

سلطنت اش دو قدرت استعماري روس و انگليس از سلطه بلامنازعي در ايران برخوردار بودند، ب فکر افتاد

از دولت آلمان جهت ايجاد تاسيسات صنعتي طلب کمک نمايد. مضاف بر اين از دولت آلمان خواست که سفيري

کار دان با اختيارات کافي به ايران اعزام دارد، تا بر اجرائ صحيح کار نظارت داشته باشد. اين بود که نخست

صنيع الدوله و بعد عده ای از رجال سرشناس ايران اعزام آلمان شدند و درخواست دولت ايران را به آن دولت

ارائه کردند:

((اگر بايد در ايران خطي از خطوط شوارع آهني ساخته شود، به صوابديد آن سفير قبول

خواهيم نمود که توسط کمپانيهاي آلمان، اسباب آن کار را فراهم نموده اقدام به آن نماييم؛ و

همچنين در معادن ايران، که از روي يقين خيلي قابل منفعت و نتيجه است، اقدامات شايسته بعمل

آيد و برای استخراج آنها معلمين و مهندسين از دولت آلمان به جهت اين کار انتخاب گردد؛

همچنين در تمام امور مفيده، اعم از علوم و صنايع، وزارت و تجارت و نظام و غيره که مایه ترقی

و تربيت و تحول است، با همراهی دولت آلمان، حاضریم به اقرب وسيله اقدام و ابتداء کنيم. چون

دولت آلمان را دولت بی غرض می دانيم، ميل داريم... ايران برای ترقیات آینده خود، او را

در میان کليه دول انتخاب کرده باشد. وجهت ديگر اين است که دول همجوار ما هيچ وقت در

مقام ترقی و بزرگی دولت ايران، به آن درجه که مقصود ماست، نخواهند بود و چشم اميد به

آنها نداريم.)) ۲۳

بهر حال، قرائن و نشانه هاي فراواني وجود دارد که در دولت رضاشاه جهت استخدام متخصصين

خارجی، تأمل و دقت زيادی بعمل می آمده است:

((... ولی برای دولت ایران اهمیت زیادی داشت که این افراد از کشورهایی آورده شوند، که از لحاظ سیاسی برای ایران خطری دربر نداشته باشد. معنی عملی این فکر در این بود که در جهت اجرای چنین وظایفی نمی توانستند متخصصین روسی و انگلیسی جایی داشته باشند.))
۲۴

واقعیت این بود که ایران با شرایط آب و هوایی مساعد و وفور همه نوع مواد اولیه در آن، قادر بود، خود به تنهایی همه نیازمندیهای مصرفی مردم را بطور کامل برطرف نماید. ولی چیزیکه در اختیار داشتن آن در این میان شدیداً احساس می شد، ماشین آلات لازم از اروپا بود. طبق گزارش «احمد مهرداد» در آبان ماه ۱۳۰۴ (نوامبر ۱۹۲۵) وزیر امور اجتماعی طرح قانون صنعتی کردن کشور را از طرف دولت به مجلس برد. در این طرح احداث یک کارخانه برق در تهران و احداث سد بر روی رودخانه های جاجرود و کرج و همچنین اهواز در نظر گرفته شده بود. دولت می خواست در کنار کارشناسان مشاور امور مالی امریکائی، پایه ریزی صنایع کشور را هم به متخصصین امریکائی واگذار کند. این موضوع در مجلس بحث آفرین شد و با مخالفت پاره ای از نمایندگان روبرو گردید. علت مخالفت «بیلا بودن سطح دستمزد آنها» بود. اینطور شد که بسیاری از نمایندگان بنفع متخصصین آلمانی موضع گرفتند، چون: اولاً "متخصصین آلمانی در مقایسه با امریکائیهها توقع مالی زیادی نداشتند، ثانیاً" برای آنها آلمان نیز همچون امریکا، کشوری بیطرف معنی می داد. ۲۵

در همین زمینه «ابوالفضل عدلی» در کار تحقیقاتی خود بنام «تجارت و سیاست اقتصادی خارجی ایران» می نویسد:

((از آنجائیکه آلمان در منطقه خاورمیانه بعنوان یک کشور امپریالیستی شناخته نمیشد، قسمت اعظم صنایع کشور بوسیله آنها پایه ریزی گردید. از این جهت بیشترین آلات و ادوات صنایع نساجی، دخانیات، سیمان، ابریشم بافی، اسلحه سازی، شیمی و غیره مارک آلمانی دارند.)) ۲۶

بهرحال:

((دوران پیش از جنگ جهانی دوم دوران دیکتاتورها بود: هیتلر در آلمان، موسولینی در ایتالیا، فرانکو در اسپانیا، استالین در روسیه، مصطفی کمال در ترکیه و رضاشاه در ایران. درباره دیکتاتورهای آلمانی، ایتالیائی، اسپانیائی، روسی و ترکی نوشته های فراوانی در دست است، که در آنها تا حدودی نقش تاریخی شان مشخص شده است. خلاف آن در مورد شاه ایران است. تا زمانی که او قدرت حکومتی را در دست داشت، شدیداً از سوخ مطالب مربوط به خود جلوگیری کرد، ولی بعد از کناره گیری او افکار عمومی جهان منحصرراً بر روی مسائلی متمرکز گردید که دیگر برای یک پی جوئی بنیادی از شخصیت او امکان پذیر نشد.)) ۲۷

یادداشت ها

- ۱ - جان فوران؛ مقاومت شکننده ...، موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ سوم ۱۳۸۰، ص ۲۵۰
- ۲ - محمدعلی همایون کاتوزیان؛ اقتصاد سیاسی ایران، نشر مرکز، چاپ سوم ۱۳۷۲، ص ۱۰۳
- ۳ - سیروس غنی؛ ایران برآمدن رضاخان ...، انتشارات نیلوفر، چاپ سوم، زمستان ۱۳۸۰، ص ۴۳
- ۴ - همانجا؛ ص ۱۷۱
- ۵ - جان فوران؛ ص ۳۰۱
- ۶ - Blücher, Wipert von –
Zeitenwende in Iran
Biberach a. d. Riss, S. 147
- ۷ - ریچارد کاتم؛ ناسیونالیسم در ایران، چاپ دوم ۱۳۷۸، انتشارات کویر، تهران، ص ۲۴۱
- ۸ - محمدعلی همایون کاتوزیان، ص ۱۲۵
- ۹ - همانجا؛ ص ۱۲۳
- ۱۰ - جان فوران؛ ص ۳۰۲

- ۱۱ - همانجا؛ ص ۳۰۳
- ۱۲ - میرزا ابوالقاسم خان کمال زاده؛ خاطرات، مشکلات ایران در جنگ بین الملل ۱۸ - ۱۹۱۴، بکوشش مرتضی کامران، نشر فرهنگ نو ۱۳۶۴
- ۱۳ - همانجا؛ ص ۳۰۱
- ۱۴ - سفرنامه خوزستان؛ مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی، نشریه ۱، تهران ۱۳۰۳، ص ۴
- ۱۵ - همانجا
- ۱۶ - همانجا
- ۱۷ - همانجا؛ ص ۵
- ۱۸ - جان فوران؛ ص ۳۳۷
- ۱۹ - Sohrab, Siawusch
- .Die deutsch-persische Wirtschaftsbeziehungen vor dem ersten Weltkrieg
 .Peter Lang Frankfurt/M
 Herbert Lang Bern 1976
- Bassewitz, H.J. von - 20
 über Jahrhunderte Kulturelle Bande
 :In: Der Volkswirt. Frankfurt a. M., 1. Oktober 1960; Beilage
 Deutsche Wirtschaftsbeziehungen zu Iran, S. 35
- Kochwasser, Friedrich - ۲۱
 .Iran und wir
 Horst Erdmann Verlag 1961, S. 16
- Blücher, W. von - ۲۲
 Deutsch-persische Beziehungen im Laufe der Geschichte
 .Auslandsbeziehungen Mitteilung vom Institut für
 Stuttgart 1960, S. 234, 3/4 Heft
- ۲۳ - مخبر السلطنه هدایت؛ خاطرات و خطرات، چاپ دوم، زوار، تهران 1361 ص 46 به بعد
- Blücher, W. von - ۲۴
 Zeitenwende in Iran, S. 151
- Ahmad ,Mahrad - ۲۵
 ,1933 – Die deutsch-persischen Beziehungen von 1918
 überarbeitete Auflage 1979 .2
 Peter Lang
 Bern . Frankfurt am Main . Las Vegas
- Abolfazl Adli - ۲۶
 Außenhandel und Außenwirtschaftspolitik des Irans

برای کسب اطلاعات گسترده ترمی توان به منابع زیر رجوع کرد:

Sadri, Mohsen, Die Wirtschaft und Industrie Irans. Diss. Heidelberg 1941; Ardalan, H.A.Gh., Die Stellung Persien in der Weltwirtschaft. Diss. Berlin 1930; Ramazani, Hanafi, Die Voraussetzungen einer Modernisierung der persischen Wirtschaft unter besonderer Berücksichtigung der Wirtschaftspolitik nach dem Weltkriege. Diss. Hamburg 1934; Fatemi, A.H.K., Die persische Wirtschaft mit besonderer Berücksichtigung der Landwirtschaft. Diss. Heidelberg 1935; Pirnahad, Hassan, Die Entstehung der modernen Wirtschaft im Iran. Diss. Berlin 1936; Beuck, H.H., Die Bodenkultur in Persien und ihre Ausfuhrerzeugnisse. Diss. Hamburg 1919; Iren, W., Das Kulturland Persien. Diss. Berlin 1921; Olzscha, R., Zur Wirtschaftsentwicklung .Berlin, 14.Jg. 1937, Heft 2, S. 83/9 – Geopolitik, Heidelberg Irans. In: Zeitschrift für

W. von . Zeitenwende in Iran Blücher, S. XI , - ۲۷

+++++

برگرفته از: عصر نو، جمعه ۱۸ اسفند ۱۳۸۵ - ۹ مارس ۲۰۰۷

<http://asre-nou.net/1385/esfand/18/m-3esfand.html>